

خالی از شوخی

(چرا؟)

ش-عجب کله پاچه ای بود!
بقیه هم صدا-عالی-چقدر خوشمزه و تمیز بود... محشر بود! دمش گرم!

ش-من تا امروز فکرمی کردم ارمنی ها فقط بلندنژامیون و کالباس درست کنند!
ی-شرابشان هم بدک نیست ولی مثل مال فرانسه نمی شه!

ط-تو از کجا می دانی؟

ی-شنیدم. از رفقای ارمنی. به جان شمالب نزدم. استغفرالله!

ش-خوب بچه ها، همان طور که می دانید بعد از بستن روزنامه های منافق و مجله های دو خردادی و بستن رحم اینترنت و بقیه مدعی های نویسندگی که هوایمانشان توی خط هوایی ما نمی پرید، تیراژمان خوب رفته بالا ولی ۷-۶ هزارتا برای جمعیت ۱۰ میلیونی تهران خیلی کمه.

ی-تازه شهرستان هم می فرستیم که شده ۶-۷ هزارتا.

ش-به هر حال دیروز توی پستخانه بودم صحنه ای دیدم که جگرم کباب شد.

ن-چی دیدی؟

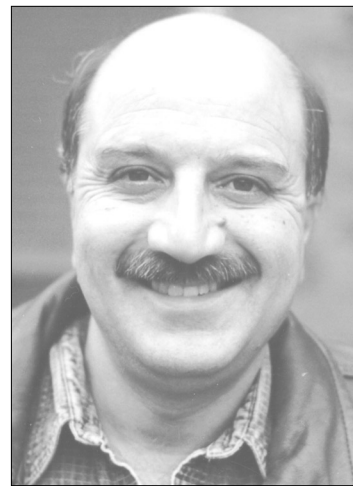
ش-دیدم یک پیره زن که داشت واسه بچه اش توی آمریکا گز و سوهان پست می کرد کیهان ما راسته دسته مجاله می کنه و توی کارتن می چپونه.

الف-خوب حتما خونده بوده. به هر حال پولشو داده.

ش-نه، ولی تو کیفش یک دسته روزنامه قدیمی دو خردادی بود صاف و بدون یک ذره چروک.

الف-باید زنگ می زدی کمیته برایش یک شلاق پارتی جور می کردی.

ش-ولش کن. حرف من اینست که این توپ ما بادش کمی در رفته و دیگه خوب



مسعود ناصری

روزی در میتینگ

نویسندگان کیهان ایران

صبح یک روز زیبا و آفتابی بود و خودش هم نمی دانست چطور شده سر از آسمان تهران در آورده. حیفش می آمد نورش را بر این دود و غباری که شهر را فرا گرفته بود (که حتی پرنده صلح را وادار می کرد لحظه ای شاخه زیتونش را اول کرده تا سرفه کند) بیفشانند.

جلسه هیات تحریریه روزنامه «کیهان» با شرکت حسین شریعتمداری سردبیر و گادفادر کلیه امور مطبوعاتی در ایران و گروه نویسندگان بساز و بفروشش در حال تشکیل بود... (برای راحتی کار تایپست اسم همه را با حرف اول اسمش درج کرده ایم و اگر خواننده مشکافی هستید بروید جمع و تفریق کنید تا بدانید

بالا نمیره باید یک فکری بکنیم تیراژ را ببریم بالاتر. به هر قیمتی که شده.

ط-نه آقا مجبورند مال ما را بخرند و یا از بی خبری بمیرند. غصه نخور.

ش-این زیاد به من حال نمی ده. به هر حال وظیفه ژورنالیستی هم داریم.

ن-مثل مسعود بهنود حرف نزن.
ط-راست میگه من موافق شرف روزنامه نگاری هستم. توی غرب خیلی متداوله.

ن-شرف را اول کن. خودت می دانی که کار ما، خط ما، حرکت های مادرست تراژ «نشاط» و «ایران فردا» و بقیه این سوسول های آزادی طلب است. من حاضرم سرم را بدهم تا تو حرف خودتو نزنی! هاهاها...

ش-اینها به کنار. باید یک خورده سر و صدا کنیم. کیهان لندن صدای طبلسش از ما بلندتره.

الف-باید با این تیراژ امروز کلاهمان را بنندازیم بالا. یادتون نمی آد موقع روزنامه های دو خردادی، فقط بر و بچه های اداره را به عنوان خواننده داشتیم؟

ن-آره عجب عاشورایی بود. یادت می آد؟

ش-بیایید عقلمان را روی هم بگذاریم و یک سری مطلب و خبر داغ جور کنیم. دوشنبه سری جدید روزنامه شروع میشه، اگر تیراژ را بالا نبریم و این کاغذهای دولتی که خروار خروار توی انبار مانده و داره

موش می زنه یک جور می مصرف نکنیم بر ایمان باز حرف در می آورند. خبر داغ...

ی-چطوره بگیم مونیکالو وینسکی آمده ایران مسلمان بشه؟

ط-برو بابا!

ی-جدی می گم، محمدعلی کلسی راهم می یاریم تا روی سرش آب توبه بریزه! البته

اگر دستش نلرزه!

ش-این که سیاسی نیست!

ی-می نویسیم از دست بیل کلینتون فرار کرده چون بهش فشار آورده بوده که دندان هاش را بکشد.

ش-بد نیست ولی یک خورده غیر اخلاقی و سوپره!

الف-چطوره بگیم جسی جکسون آمده ایران زن صیغه ای بگیره؟ من عکس زن سبزه دارم.

ش-آقا ولمون کن. موضوعات سیاسی را بچسب!

ن-چطوره عکس خاتمی را که در کوبا «مامبو» می رقصیده چاپ کنیم؟

ش-نه اون هنوز و قتش نیست. باشه موقع ضروری.



ط-پاپ اعظم قراره ختنه بشه؟

الف-خجالت بکش بچه، کله پاچه ارمنی ها کوفتت بشه. ولشون کن!

ی-چطوره بند کنیم به این پسر شهرام جزایری؟

ن-خب پول چایی داده کارش به گره نخوره. زیاد داغ نیست. موضوع خیلی

عادیه.

ط-چطوره بگیم پول را داده به یکی از نمایندگان دو خردادی مجلس! آره خودشه!

ش-خبر بدی نیست... ادامه بده...

ط-آره، دو سه تا صفر هم جلوی رقم ها اضافه می کنیم. بعدش تیر خبرهای ضد صهیونیستی را هم ریز تر می زنیم. تیرتر را گنده گنده چاپ می کنیم. اخبار افغانستان را هم می بریم صفحه ۱۲.

الف-ملت توی صف و امی ستند که کیهان ما را بخرند. عالی! حرف نداره!

ش-مطمئن نیستم.

ط-چطوره بگیم به همه نمایندگان مجلس رشوه داده البته غیر از بر و بچه های خودمان؟

ن-یادت می آد خودت گفستی باید این مجلس را به توپ بست؟ با یک چماق دو نشان می زنیم.

ش-راست میگی. آره همین رو بزنین تیر اول. گنده و قرمز. امروز مثل این که کله تان خوب کار می کرد.

ی-باید کار این کله پاچه باشه. چربی اش زود رسوب کرده توی مغز ما!

ن-این هم شماره دوشنبه. حالا می شه جلسه را غیر رسمی کنید تا تصمیم بگیریم امروز برای نهار آبگوشت بخوریم یا چلو کباب؟ از گشنگی دارم سقط می شم!

بهشت کوبا

حتما شنیده اید که حدود ۲ هزار نفر از طالبان اسیر شده در افغانستان را چند روز دیگر به قرارگاه اجاره ای آمریکا در گوانتاناموی کوبا خواهند برد. گویا دستور رسیده بود که این ها را مثل گربه در گونی بگذارید و در یک جای دیگر کره زمین رها

ایران روبرو شود. کاش راهی بود یک جوری باهاش تماس می گرفتیم و راه حل مشکلتش را با یک جمله کوچکی تقدیم ریاست محترم می کردیم: پول چای آقای رفنسجانی را یادتان رفته!

سگ نجس!

در اخبار آمده بود که «عدی» فرزند بزرگ صدام حسین، رئیس جمهور همیشه رییس جمهور عراق تعداد ۲۰۰ سگ دست آموز برای امور حفاظتی وارد عراق کرده است. گویا این عمل با اعتراض علمای صدر اسلام (شیعه عراق) روبرو شده است که چگونه وجود این سگ های نجس را به خاک مقدس عراق توجیه می کنید؟



صدام هم بلافاصله شات آپ را به آنان می زند و طی نامه ای که ضمیمه آن عکس یک طناب دار بود، بر سر آنان فریاد می کشد که اسلام مدرن یعنی همین! مگر ندیدید آخوندهای ایرانی با فیدل کاسترو و نجس و مرتد چه حالی کردند و گذاشتند او روی خاک ایران قدم بگذارند؟ بروید خدارا شکر کنید که حداقل من مثل اونها قرار نیست با این سگ ها ماچ و بوسه کنم!

لیست آنان مردی که از خانه اش نرم افزار کوچکی را انداخت و اکنون درآمد شرکتش هزار برابر تولید ناخالص جمهوری ملی افغانستان (حتی با احتساب فروش خشخاش و حشیش آن) است. آخه تبعیض نژادی هم حدی دارد. پس آقای واعظ طبسی پادشاه خراسان یعنی برگ چغندر؟ چطور می توان کسی را که در دهه ۷۰ برای یک روزه ۵ تومان چارج می کرد و اکنون خودش که هیچ، پسرش صاحب ۲۱ شرکت بزرگ بلیون تومانی است به این لیست انسان های موفق قرن بیستم راه نمی دهید؟ خجالت هم خوب چیزی است!

غوغا در شمال

عبدالغفار شجاع رییس سازمان چای ایران گفت: به علت نفوذ مقامات دولتی در واردات چای! در سال جاری مازاد چای شمال از ۲۲ هزار تن به ۴۵ هزار تن خواهد رسید. او ادامه داد که این خبر بدی برای مزرعه داران شمال است و قرار است غوغایی در شمال برپا شود! اولاً که من نمی دانستم در ایران سازمان چای داریم ولی از آنجا که باید یک کاری به دست روحانیان هر شهر داده شود بعید نیست نقص از بی اطلاعی و بی سوادی من باشد چه بسا که ممکن است سازمان نان و سازمان پنیر و حتی سازمان سبزی هم داشته باشیم و تازه کاری برای طلبه های تازه فارغ شده از مدرسه حقانی هم جور کنیم و در فکر ایجاد سازمان گردو هم بیفتیم!

دوم دلم به حال آقا شجاع خیلی سوخت که چطور باید با این غوغا در شمال

چوب دو سر طلا! توی ایران به عنوان ایرانی قبولش ندارند چون بچه عراق است و توی عراق قبولش ندارند که ایرانی است چون گرین کارت ایرانی دارد! البته خودش قبول دارد که گرین کارتش از طریق ازدواج قلابی با جمهوری اسلامی جور شده است. صدام در آخرین نطقش گفته است: طبق قانون اساسی عراق، آقای شاهرودی (که رویایش برگشتن به عراق و سرنگون کردن صدام حسین و گشتاپوی عربی است) به خاطر ایرانی بودنش واجد شرایط برای رهبری عراق نیست. این حکایت مرا به یاد قضیه بعضی از این مهندسیان ایرانی می اندازد که در شرایط وخیم اقتصادی آمریکا از کار معلق شده اند و برای امرار معاش حتی به تحویل پیتزا روی آورده اند. آنها هر شب موقع رانندگی و تحویل پیتزا به در خانه ملت در این رویا هستند که یک روزی به کار اصلی شان که مهندسی است برگردند و تا حد رهبری یک شرکت بزرگ ترقی کنند.

من هم مثل شما برای این مهندسان دعا می کنم که اوضاع اقتصادی خوب شده همه این مهندسان روزی به حرفه اصلی شان برگشته ما را از شر این پیتزاهای سرد و مانده در ترافیک جاده های رویایی آنان خلاص نماید... آمین!

تبعیض آمریکاییان

این آمریکایی ها فکر می کنند دنیا یعنی همین جزیره گنده ای که اسمش آمریکا است! هرچی خبر و رقم و آمار و تاریخ و تاریخچه دارند فقط مال داخل این مرز است و از بقیه دنیا عمداً و یا سهوا چیزی به ملت بی سوادشان نمی گویند! به عنوان مثال این داستان های حماسه ای آنان از موقعیت مردمانشان و پولدار بودن آنها را می توان برشمرد. آقای بیل گیت به عنوان پولدارترین مرد دنیا در صدر

کنید تا آنها هم بفهمند ما چه دردی داریم. بسیاری از این اسیران را به خاطر خطرناک بودن و چنگ و لگد زدنشان با آمپول داروی خواب آور ساکت کرده بودند که البته برای خیلی ها حتی اگر ملیشای اسلامی هم نباشند ترس از ۱۱ ساعت پرواز در هواپیما راه حلی جز آمپول خوردن وجود ندارد.

گویا خلبان هواپیما از کمک خلبانش پرسیده بود: ببین راجع به این سناریو چی فکر می کنی؟ یک مشت گوساله را که آماده شهادت و در عین حال قتل و عام مردم بی گناه هستند داریم از یک صحرای خشک و برهوت می بریم به بهشت کوبا با درخت های نخل و ساحل های سفید شنی و باد شرطه و هوای مطبوع و کوه های سبز و دشت های خرم. وقتی که از خواب بیدار شدند می گویم شما شهید شدید و آمده اید به بهشت! شاید اینجوری دیگه چنگ و دندان هایشان را غلاف کنند و دست از سر ما بردارند و فکر کنند به هدفشان رسیده اند. گویا کمک خلبان هم جواب داده بود: سناریوی تو تهش سوراخ است. یادت رفته ماده شهادت یک متمم هم دارد؟ ممکن است بهشت را بتوانیم بهشان قالب کنیم ولی ۷۰ تا باکره توی این جزیره که صبح تا شب مشغول رقص و حال هستند از کجا پیدا کنیم؟

گویا خلبان هم آب دهانش را قورت داده بود و گفته بود: تو هم هرچی من می گم زود می زنی توی ذوقم! کمک خلبان هم جواب داده بود: تو هم این قدر خنگ نباش و یک خورده اسلامی تر فکر کن!

چوب دو سر طلا

این آقای شاهرودی رییس قوه قضاییه ما (یعنی همتای ژانت رینو و یا جان اشکرافت خودمان اینور مرزها) شده